

پوپر چونان فیلسوفی ندانم‌انگار

گفت‌وگو با کارل پوپر در باب دین و خدا- بخش اول

منتشر شده در دو بخش، به تاریخ‌های ۲۳ و ۲۹ سپتامبر ۲۰۱۴ در سایت «ایران‌وایر»:

[/http://iranwire.com/tag/2264](http://iranwire.com/tag/2264)

ترجمه و مقدمه: یاسر میردامادی

مقدمه‌ی مترجم: آنچه پس از این بخش، در بخش دوم این نوشتار می‌خوانید، پارسی‌گردانیده‌ی گفت‌وگویی است که حاخام (ربی) ادوارد زرین (Edwaed Zerlin) پژوهشگر تاریخ یهودیت و فلسفه‌ی علم، با کارل پوپر (Karl Popper) فیلسوف برجسته‌ی بریتانیایی-اتریشی (۱۹۰۲-۱۹۹۴) انجام داده است (۱). پوپر در طول حیات پربار فلسفی خود تقریباً هیچ‌گاه در باب خداوند و دین سخن نگفت. درست از این رو، این گفت‌وگوی کوتاه، که سال ۱۹۶۹ میلادی صورت گرفته است، یکی از معدود منابعی است که در باب نگاه دین‌شناختی پوپر، اطلاعاتی اندک در اختیار خواننده می‌نهد. در این گفت‌وگو او توضیح می‌دهد که چرا در باب خداوند در طول حیات خود سکوت اختیار کرده بود و به همین خاطر تنها به شرطی حاضر شده بود در این باب سخن بگوید که این گفت‌وگو پس از مرگ او منتشر شود. این گفت‌وگو نخستین بار سال ۱۹۹۸ منتشر شد.

خواننده‌ی پیگیر فارسی زبان البته پیش از خواننده‌ی انگلیسی زبان، چند کلمه‌ای از زبان پوپر در باب نگاه او به دین و خدا خوانده بود. دکتر حسین کمالی، که اکنون استاد مطالعات اسلامی و تاریخ خاورمیانه در دانشگاه کلمبیا است، در سال ۷۱ خورشیدی در گفت‌وگویی کوتاه با پوپر در منزل او در حومه‌ی لندن از او در باب خدا و دین می‌پرسد (۲). پوپر در همان ابتدا می‌گوید که «من را از فیلسوفان شاک در وجود خدا می‌توان شمرد» (۳) و سپس می‌کوشد به نحوی گذرا دین را به اخلاق فروبکاهد.

در ادامه مقدمه‌ی ادوارد زرین، گفت‌وکننده با پوپر، از نظرتان می‌گذرد و چنان‌چه اشاره کردم در بخش

دوم این نوشتار، خود گفت‌وگو را می‌توانید بخوانید.

مقدمه‌ی گفت‌وگوکننده (ادوارد زَیرین):

کارل ریموند پوپر، یکی از پرمایه‌ترین فیلسوفان قرن بیستم بود. او در باب موضوع موسوم به «مسأله‌ی تمایز» میان علم و شبه علم، به طور عام، و تمایز میان علم و متافیزیک، به طور خاص، میراث فکری اصیل و جسورانه‌ای از خود به جای گذاشت. او نشان داد که خط فاصل میان علم و شبه علم، بر خلاف ادعای پوزیتیویست‌های منطقی، نه چندان دقیق است و نه چندان نفوذناپذیر. پوزیتیویست‌های منطقی بر این نظر بودند که از رهگذر تأییدپذیری تجربی می‌توان میان سخن معنادار و بی‌معنا تمایز نهاد. پوپر اما به سود ابطال‌پذیری، چونان معیار شایسته‌ای که تجربی و علمی بودن یک نظریه را نشان می‌دهد، و نه تأییدپذیری، استدلال ارائه کرد. شیوه‌ی تخمینی-قیاسی پوپر، صورت‌بندی جدیدی از فعالیت علمی به جهان عرضه کرد، به تعبیر پوپر «علم مجموعه‌ای از گزاره‌های قطعی و اثبات‌شده نیست. علم، معرفت (اپیستمه) نیست... علم هیچ‌گاه نمی‌تواند ادعای دستیابی به حقیقت کند، و یا جانشین حقیقت شود. ما نمی‌دانیم ما تنها می‌توانیم حدس بزنیم». (منطق اکتشاف علمی)

میراث پوپر، گرچه به چالش کشیده شده است، اما هم‌چنان درخشان است. در زمان حیات‌اش، او را چنین وصف کردند: «هیچ فیلسوف مدرنی نقدی فراگیرتر از نقد پوپر بر جستجوی یقین وارد نکرده است». (کوئین تن، دائرةالمعارف فلسفه، ج ۶)

کارل پوپر در سال ۱۹۰۲ در وین، اتریش، شهر و کشوری که آکنده از احساسات ضد یهودی بود، به دنیا آمد. پدر و مادر وی، که هر دو از ریشه‌ی یهودی بودند، تصمیم گرفته بودند پیش از تشکیل خانواده در کلیسایی لوتری غسل تعمید داده شوند. سال‌ها بعد پوپر چنین نوشت «بعد از اندیشه‌ی بسیار، پدر من تصمیم گرفت که در جامعه‌ی مسیحی فراگیری زندگی کند که لاجرم توهین کمتری ببیند، او در این جامعه ادغام شد زیرا این ادغام به کارش می‌آمد». (جامعه‌ی باز، جلد ۱)

پوپر، به معنای رسمی کلمه، فردی مذهبی نبود. او پیوندی با جهان یهودی آباء و اجدادی‌اش نداشت، او هم‌چنین لوتری مقیدی نبود. با این حال، این پوپر بود که فهم عمیق‌تری از یهودیت به من عطا کرد و درهای معنوی غنی را به روی من یهودی گشود.

در سال ۱۹۶۸، من که بورس بنیاد هیلل برای ادامه‌ی تدریس به روحانیان یهودی (حاخام‌ها) را دریافت کرده بودم، به عنوان پژوهشگر در فلسفه‌ی علم به دانشگاه بوستون دعوت شدم. در آن‌جا بود که به کلاس‌های درس دانشگاه‌های هاروارد و برن‌دیج دسترسی یافتم. دپارتمان فلسفه، که ریاست آن برعهده‌ی دکتر مارکس وارتوفسکی بود، با گرمی از من استقبال کرد، و دکتر یوزف آگاسی و دکتر روبرت کوهن، مرا به ماجراهای فکری جدیدی رهنمون ساختند. تقریباً هر روز در مقابل اساتید بزرگی زانوی کسب علم می‌زدم و با وجود آن‌که برنامه‌ی درسی روحانیان یهودی برنامه‌ی شلوغی بود، درس پشت درس از آن اساتید فرامی‌گرفتم. این‌گونه بود که کارل پوپر را ملاقات کردم. او در آن هنگام استاد مدعو در دانشگاه برن‌دیج بود.

در نوامبر ۱۹۶۹، من دو مصاحبه‌ی خصوصی از پوپر گرفتم. او شرط کرد که این گفتگوها پیش از مرگ‌اش منتشر نشود. او سال ۱۹۹۴ درگذشت. آن‌چه در پی می‌آید بریده‌هایی از آن گفتگوهاست. این مصاحبه برای نخستین بار منتشر می‌شود.

پوپر جهان‌اندیشگی جدیدی را به روی من گشود. من که پرورده‌ی پوزیتیویسم بودم، سال‌های بسیاری از اوایل کار علمی خود را صرف جستجوی حقیقت از طریق فعالیت تجربی نمودم. اما پژوهش‌هایم به زودی نشان داد که تجربه‌گرایی آن‌چنانی که ادعا می‌شود، عینی نیست. بلکه به عکس، تجربه‌گرایی نیز گران‌بار از نظریه است و رها از نظریه نیست و اغلب بازتابی از جامعه‌شناسی یا فرهنگ جامعه‌ی علمی و نیز بازتابی از مفروضات نظری است. برای من، حدس پوپری قانع‌کننده‌تر می‌آمد که می‌گوید پارادایم‌های علمی اغلب پوشیده از چیزهایی هستند که او «لاف‌های اثبات» نام نهاد یا [مفروضات ارزشی‌ای که چه بسا] «انتظارات عجولانه و بی‌موقعی هستند... و یا تعصباتی که صادق و قطعی انگاشته می‌شوند». (حدس‌ها و ابطال‌ها)

وانگهی، دریافتم که پشت منطق عقلانیت و ادعاهای شهودی، لاف‌های اثبات یا مفروضات اثبات‌نشده قرار دارد. اندک-اندک برای خودم، چارچوب مرجع فکری دوگانه‌ای برگزیدم مبنی بر این‌که من نمی‌توانم به قطعیت چیزی بدانم و سهم من از دانش تنها حدس زدن است، «خطا کنیم، خطا کنیم و خط / کم‌تر اما، کم‌تر و کم‌تر». با گذشت زمان، همان‌طور که شباهت به حقیقت و نه حقیقت، چارچوب مرجع فکری‌ام گشت، هم‌چنین دریافتم پیش از آن‌که قادر باشم شورمندانه خدا را به زندگی‌ام راه دهم، من دیگر نیازی به اثبات وجود خدا ندارم. این ایده تبدیل شد به لاف دینی/معنوی اثبات در فکر جدید من.

سال ۱۹۷۳، من نگرش جدیدم را با پوپر در میان گذاشتم. پاسخی که او از انگلستان فرستاد این بود: «شعری که با من در میان گذاشتید - شعریا شاید هم سرودی مذهبی؟ - بسیار زیبا بود.»

تقدیم به سر کارل پوپر

نه چنان است کآریم سر به این باور
نه خدایی است مر جهان را
و نه چنان کاو به سرا پرده‌ی غیبت
گشته پنهان.

ما بر آن ایم که خدایی است در میان
لیکن او را هین نتوانیم شناخت.
آری نه چنان.

مؤمنانگی آورد
بر سر این مخمصه
ما را

نی کفر عیان

نزد فانی شدگان، سخن از حضرت حق
نبود هیچ مگر، سخن معترفی
کرده حق را حق
نبود هیچ مرا خبری از هستی حق
نبود هیچ مرا اثری از فرمان‌اش
بهره‌ی ما جمله زین بحث و فغان
فرضِ صرفی است
گشته به تأیید نشان

ما ندانیم جهان

هدفی بر بسته است
یا که صدفه است تمام

جهت هستی ما
حسن باشد و خیر
توشه‌ی باور ما این قدر هست که هست.
کنه این باور و این اخگر را
پر درنگی باید

چه بسا هستی را
هین بلی ما هستیم
که همی معنا بخشیم

می دهیم اش شکل
یا که صورت بخشیم.
نیت و ذهن و زبان
و بدن‌ها مان است
که شکل بخشد و فرم،
آری، به جهان

بر خدای حیّ، هان گواهی داد
این وجود ما.
خود گواهی بود
این دوام ما
بر دگرگونی در جهان ما.

این‌که کیهان را
وجودی هست یا که صیوررت
دست ما نبود حکم و تقریرش

در تناقض زیستن همی باشد
وضع و حال ما، چون در این گیتی
امر واقع،
- کاو نیاید
هان همی در
چنگِ فهم ما -
سر رسد، آزماید
بافته‌های ما
از حقیقت را

اکنون پس از سی سال که با پوپر و معرفت‌شناسی‌اش آشنا شده‌ام، پیش از همیشه جستجوگری اندیشه‌ورزم تا اندیشه‌ورزی جستجوگر. پیش از آن‌که پوپر را ملاقات کنم، من اندیشه‌ورزی بودم که به صدق فرضیات خود معتاد بودم، کسی که می‌کوشید با تحمیل مرجعیتِ خودسرانه‌ی خود، بر دیگران اثر بگذارد. اکنون اما مایل‌ام جستجوگری باشم که با برداشت وسیع‌تری که از خودآیینی دارد، می‌زید و برداشت وسیع‌تری از مسؤلیت‌اش نسبت به خودآیینی دیگران دارد. من، چونان جستجوگری، بیشتر متمایل‌ام تا اندیشه‌ورزانه خطر کنم. پس «خطا کنیم، خطا کنیم و خطا / کم‌تر اما، کم‌تر و کم‌تر».

پانوشته‌های مقدمه‌ی مترجم:

۱ - مشخصات این مصاحبه به این قرار است:

۲- «گفتگوی کیان با کارل پوپر»، گفت‌وگو کننده: حسین کمالی، ماهنامه‌ی کیان، ۱۳۷۱، شماره‌ی ۱۰،

صص. ۴-۷. این مصاحبه در این آدرس

<http://www.ensani.ir/storage/Files/20101003174631.pdf> - گفت‌وگو 20% و گوی 20% «کیان» 20% با کارل 20% پوپر.

قابل دسترسی است.

۳- همان، ص. ۶.

پوپر چونان فیلسوفی ندانم‌انگار

گفت‌وگو با کارل پوپر در باب دین و خدا - بخش دوم (پایانی)

ترجمه: یاسر میردامادی

اشاره: در بخش نخست این نوشتار، مقدمه‌ی کوتاهی درباره‌ی پوپر و سکوت او در باب دین و خدا ذکر گردید و سپس مقدمه‌ی گفت‌وگو کننده، ادوارد زرین، بر این گفت‌وگو ترجمه شد. حال، خودِ گفت‌وگو از نظر تان می‌گذرد.

زرین: آیا خدا در تفکر شما جایگاهی دارد؟

پوپر: گرچه من یهودی نیستم، اما به این نتیجه رسیده‌ام که حکمت سرشاری در این فرمان یهودی وجود دارد که می‌گوید: «نام خداوند را به عبث بر زبان نیاور». [فرمان سوم از ده فرمان موسی: سفر خروج ۷: ۲۰ و نیز سفر تثیبه ۱۱: ۵] انتقاد من به ادیان نهادینه این است که این ادیان در صرافت آن اند که نام خداوند را به عبث بر زبان آورند.

من نمی‌دانم که خدا وجود دارد یا نه. ما شاید بدانیم که چقدر کم می‌دانیم، اما این ندانستن نباید تبدیل به معرفتی ایجابی در باب رازی ژرف شود. چیزهای زیادی در جهان هست که سرشتی چونان رازی ژرف دارد، اما من فکر نمی‌کنم روا باشد از فقدان دانش‌مان، یک الاهیات بسازیم و نیز فکر نمی‌کنم روا باشد جهل خود را تبدیل به معرفتی ایجابی کنیم. برخی از صورت‌های خداناباوری، خودخواهانه و جاهلانه است و باید کنار گذاشته شود، اما ندانم‌انگاری - اذعان به این که ما نمی‌دانیم و در نتیجه دست به تحقیق می‌زنیم - قابل قبول است.

من خوشحال می‌شوم که خدا وجود داشته باشد، زیرا قادر خواهم بود حس قدردانی خود را بر شخص‌واره‌ای متمرکز کنم که آدمی قدردان او است. با وجود بلبشویی که فیلسوفان و الاهی‌دانان بد درست کرده‌اند، جهان جای شگفت‌انگیزی است. این عده باید به خاطر بسی جنگ‌ها و بی‌رحمی‌ها مورد ملامت قرار گیرند.

گرچه تک‌خدا باوری از نظر فلسفی و عاطفی بر چندخدا باوری برتری دارد، اما سخنان بسیاری به سود چندخدا باوری می‌توان گفت. ساختار چندخدا باوری چنان است که در آن احتمال به رسمیت شناختن ادیان دیگر بیشتر است و احتمال افراطی‌گری در آن بالا نیست. در تک‌خدا باوری بسیار دشوارتر است که جایی برای حقانیت ادیان دیگر باز کرد.

کل مسأله باز می‌گردد به اسطوره‌هایی که، گرچه ممکن است در بن و بنیادشان بهره‌ای از صدق داشته باشند، اما کاذب اند. پس چرا باید اسطوره‌ی یهودی صادق باشد و اساطیر هندی و مصری صادق نباشند؟

زیرین: شما گفتید که به دو دلیل به ادیان احترام می‌گذارید: اول این‌که شما هیچ چیز در باب خدا نمی‌دانید و دوم آن‌که شاید برخی مردم به دین نیاز داشته باشند، و در نتیجه شاید دین به حال آن‌ها سودمند باشد.

پوپر: من فکر نمی‌کنم که تمام افراد، و از جمله خودم، آدم‌های مذهبی‌ای باشند. همه‌ی ما به چیزی باور داریم که از ما مهم‌تر و والاتر است - پیدا کردن واژه‌ی مناسب برای توصیف آن البته سخت است. من نمی‌خواهم دین جدیدی درست کنم، اما آن امرِ والاتر که ما بدان باور داریم، چیزی است که من آن را «جهان سه» نام نهادم. چیزی که فراسوی ما است و ما با آن در تعامل هستیم (تعامل به معنای لفظی کلمه) و از طریق آن می‌توانیم از خود فرا رویم. این نحوه‌ای داد و ستد است - البته نه داد و ستدی در سطح حیوانی - که حاصل کارهای خلاقانه است. هنر نمونه‌ای از این امر است. موسیقی، هنری است که برای من بیشترین معنا را دارد. من می‌توانم خودم را به موسیقی بسپارم که برای من تجربه‌ای عینی است و با آن وضع و حال خود را بهبود می‌بخشم.

زیرین: ما آدمیانی جدا افتاده نیستیم. اگر وجود ما وابسته به گروه‌های اجتماعی است، چطور می‌توانیم از معرفت‌شناسی شما استفاده‌ی خلاقانه کنیم؟

پوپر: آن عبارت خاطرتان هست که:

ره به حکمت که همی

آشکار است و بسیط

هان همین است همی

خطا کنیم، خطا کنیم و خطا

کمتر اما، کمتر و کمتر

من آن مقدار که برآوردگانِ نیازهای اجتماعی دارای جنون انجام کارهای عظیم هستند، واجد چنین جنونی نیستم.

زیرین: شاید شما داستان حاسید را که من در یکی از مقالاتم نوشتم به خاطر بیاورید: «من می‌خواهم بدانم چه کسی هستم و «تو» چه کسی هستی - و «تو» در این جا یعنی خدا - پیش از آن که نیایش خود را ادامه دهم». زندگی پیش از آن که حاسید پاسخ پرسش‌هایش را بداند، می‌تواند تمام شود: «چه باید بکنم؟ چگونه می‌توانم از فردی اندیشه‌ورز به فردی جستجوگر بدل شوم؟ چه فرضیاتی را، دست‌کم موقتاً، باید به آزمون بگذارم؟»

پوپر: بله، شما باید دست به عمل بزنید. برای عمل کردن باید به پاره‌ای امور باور داشته باشید، حتی اگر این باورها گاهی صادق نباشد. برای عمل کردن، شما باید چیزهایی را بپذیرید. پس از آن، شاید شما بتوانید باورهای خود را مورد بازنگری قرار دهید، گرچه شاید واقعاً هیچ‌گاه وقت کافی برای این کار نداشته باشید.

زیرین: آن‌طور که من دریافتم، جایگزین استبداد، نه بی‌عملی است و نه مرجعیت خودسرانه، بلکه خودآیینی مسؤولانه است - مسؤولیت، یعنی مشارکت و خطر کردن حساب‌شده.

پوپر: خطا کنیم، خطا کنیم و خطا / کمتر اما، کمتر و کمتر.

زیرین: بله، امید آن است که خطا کمتر شود.

پوپر: اما ما نمی‌دانیم که خطا کم‌تر می‌شود یا نه. خطر کردن حساب‌شده، خطری است که در آن ما تنها محدودیت‌های خطر کردن را می‌دانیم.

اگر صدق معیاری می‌داشت، ما کمابیش عالم مطلق می‌بودیم. وقتی می‌خواهیم واقعیاتی را کشف کنیم، باید دوباره و دوباره بکوشیم خطا کنیم. با این حال، حتی با وجود دانش ناکافی، باید موضع‌مان را برگزینیم.

زیرین: چرا نمی‌توانید مشابه همین موضع را نسبت به موضوع خدا بگیرید؟

پوپر: موضع بهترین دین نیز در باب خدا چنان مبهم است - و به درستی این‌گونه است - که به سختی می‌توان گفت چیز ملموسی برای آزمودن در این میان وجود دارد. در باب دین، تنها چیزی که به احساسات ما خوش می‌آید، وجود دارد. دین تا جایی که آزمون‌پذیر است، به نظر کاذب می‌آید. این حکم تهمتی نسبت به دین نیست، زیرا دین، علم نیست. بلکه این حکم تهمتی است علیه الاهی‌دانانی که با دین چنان برخورد می‌کنند که انگاری دین، علم است.

من معیار ابطال‌پذیری را پیشنهاد کردم تا علم را از آنچه علم نیست، جدا سازم. اما، چیزی که علم نیست، به این معنا نیست که بی‌معنا است.

هرگونه سخن گفتن از خدا، به نحوی و به یک معنا، ناخوش‌آیند است. وقتی به چیزی می‌نگرم که آنرا هدیه‌ی حیات می‌نامم، احساس شکرگزاری می‌کنم و این احساسی است که با برخی تصورات دینی در باب خدا سازگار است. اما، همان لحظه که حتی از چنین امری سخن می‌گویم، آشفته می‌شوم که چه بسا با سخن گفتن از خدا، به خدا جفا کرده باشم.

زیرین: ممکن است سؤالی مربوط به زندگی شخصی‌تان بپرسم؟ آیا شما تشکیل خانواده داده‌اید؟

پوپر: ما بچه نداریم. من و همسرم در بدترین دوره‌ی هیتلری ازدواج کردیم. همسرم نیز مثل من یهودی نیست، و ما تصمیم گرفتیم بچه نیاوریم. به نظرم این احتمالاً کاری از سر ترس بود اما به گونه‌ای تصمیم درستی بود. بچه

نیاوردن هم یکی از آن چیزهایی است که کاری علیه خدا از کار درمی‌آید. اگر کسی در بدترین وضعیت توانست شجاعت خود را حفظ کند، این خود دلیلی به سود خدا است. من فکر نمی‌کنم که هیچ انسانی بتواند در مقابل شکنجه‌ها در اردوگاه‌های کار اجباری - شکنجه‌هایی که روح آدمی را درهم می‌شکند - مقاومت کند. برخی البته مقاومت کردند، اما همه به یک اندازه شکنجه نشده بودند.

زیرین: شما در دوران جنگ در اروپا نبودید؟

پوپر: وقتی اردوگاه‌های کار اجباری آغاز شد، من در اروپا بودم، و دریافتم که چه چیزی دارد اتفاق می‌افتد. برخی از بهترین دوستانم در این اردوگاه‌ها بودند. تقریباً هفده نفر از بستگان‌ام - عموها، عمه‌ها و دیگر بستگان‌ام - در اردوگاه‌های کار اجباری کشته شدند.

زیرین: به خاطر این‌که یهودی بودند کشته شدند؟ یا به خاطر این‌که آزادی‌خواه بودند؟

پوپر: چون یهودی بودند. من سه نفر از آنان را از این اردوگاه‌ها در آوردم.

زیرین: اگر درست به خاطر بیاورم، شما در بخش مهمی از جنگ در نیوزلند بودید، هنگامی که «جامعه‌ی باز» را نوشتید.

پوپر: بله.

زیرین: با مسأله‌ی شرّ در جهان چگونه سر می‌کنید؟

پوپر: این یکی از همان مسائل است ...

زیرین: خب، این مسأله را چگونه می‌بینید؟

پوپر: نه تنها احتمال شرّ وجود دارد بلکه هم‌چنین احتمال شرّ بنیادی (رادیکال) وجود دارد، این اصطلاحی است که کانت پیش نهاد. شر بنیادی با بشر کاری می‌کند که حتی شجاع‌ترین و بهترین انسان‌ها نمی‌توانند - بی آن‌که روح‌شان درهم‌شکسته شود- در مقابل آن مقاومت کنند. من فکر نمی‌کنم کانت می‌دانست دارد از چه سخن می‌گوید. پیش از هیتلر من نیز نمی‌دانستم شرّ بنیادی یعنی چه.

زیرین: وجود شرّ را چگونه توضیح می‌دهید؟

پوپر: من نمی‌توانم وجود شرّ را توضیح دهم. این شرّ است که مرا علیه خدا کرده است و مرا به شک انداخته که خدا، یا هر گونه وجودی شبیه آن، وجود دارد یا نه، و مرا مطمئن‌تر ساخته که نباید درباره‌ی خدا سخن گفت.

زیرین: به نظر شما چگونه می‌توان بر «شرّ بنیادی» فائق آمد؟

پوپر: فائق؟ واژه‌ی جسورانه‌ای است. نمی‌دانم. تمام کاری که ما می‌توانیم انجام دهیم این است که تا توان داریم بکوشیم مردم را به شیوه‌های عقلانی (و نیز به شیوه‌های نه کاملاً عقلانی مانند توسل ظریف به احساسات‌شان) نسبت به این مسأله آگاه کنیم که خشونت و توحّش، به هر قیمتی که شده، باید کنار گذاشته شود.